

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۵/۱۷
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۴

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود
سال یازدهم، شماره ۴۱، بهار ۱۳۹۶

تحلیل زبان گزاره‌های حاکی از علائم حتمی ظهور

سیداکبر حسینی قلعه بهمن^۱

چکیده

زبان دین به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخه‌های پژوهشی فلسفه دین، پرسش‌های گوناگونی را درباره آموزه‌های دینی و متونی که بیان‌گر آن آموزه‌ها هستند، مطرح می‌سازد. در این نوشتار، دو پرسش از مباحث زبان دین در عرصه گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، مورد توجه قرار گرفته است: ۱. آیا گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، معنادار هستند یا خیر؟ ۲. آیا زبان گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، معنایی شناختی دارند یا غیرشناختی؟ در پاسخ به پرسش اول، گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، معنادار دانسته شده‌اند؛ و در پاسخ به پرسش دوم، گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، شناختی تفسیر گردیده‌اند.

واژگان کلیدی

علائم ظهور، معناداری، زبان نمادین، زبان اسطوره‌ای، زبان آیینی - شعائری.

۱. دانشیار و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) قم (Akbar.hosseini37@yahoo.com).

مقدمه

زبان دین، از عمده‌ترین مباحث فلسفه دین به شمار می‌رود که ذیل آن مباحث مختلفی ارائه می‌گردد. چهار موضوع ذیل، از مهم‌ترین شاخه‌های آن است:

۱. معناداری و تحقیق‌پذیری گزاره‌های دینی و الهیاتی: اگر در گزاره‌ای به حقایق دینی پرداخته شود، آیا می‌توان صدق و یا کذب آن را به دست آورد؟ به دیگر سخن، آیا می‌توان به گونه‌ای معنادار از آموزه‌های دینی سخن گفت؟ برای مثال، اگر در آموزه‌های دینی آمده باشد که حیات پس از مرگ وجود دارد و یا قیامتی برپا خواهد شد، آیا با بهره‌گیری از ابزارهای معرفت بشری، می‌توان صدق و یا کذب آن را به دست آورد؟

۲. بررسی تحلیلی سرشت و ماهیت زبان دین و وحی: اگر از طریق دین و وحی اخباری از حقایق دینی ارائه شود، آیا این اخبار برای آدمیان معرفتی حقیقی ایجاد می‌کنند یا خیر؟ به دیگر سخن، آیا زبان دین و آموزه‌های دینی، زبانی حقیقی است یا غیرحقیقی، مثل نمادین و استعاره‌ای و...؟ و آیا می‌توان با زبان معمولی و عادی از خداوند و امور دینی همانند فرجام دنیا سخن گفت یا خیر؟

۳. بررسی تحلیلی - استقرایی متون مقدس: برای نمونه، قرآن کریم که در صدد اقامه دلیل و برهان است، از چه الفاظ و ادبیاتی استفاده می‌کند و یا اگر در مقام ارائه مطلبی باشد، از چه بیانی بهره می‌جوید و اگر این مطالب را بیان کرد، چه نکاتی را در نظر می‌گیرد؟ همچنین در مباحث تاریخی، اخلاقی، فقهی و... در این مقام لازم است که تمام بخش‌های متون مقدس به گونه‌ای جامع تحلیل شوند تا ادبیات و اغراض آن متون به خوبی آشکار گردد.

۴. بررسی اقتضائات خاص متون دینی برای فهم: آیا در کیفیت فهم متون خاص دینی و وحیانی، اقتضائات خاصی وجود دارد؟ و اگر اقتضائات خاصی دارند، آنها کدام‌اند؟ به بیان دیگر، دینی - وحیانی بودن متون دینی و آموزه‌های برخاسته از آنها، در چه ناحیه و موضعی منشأ اثر می‌شود و باعث ایجاد تغییر نسبت به سایر متون می‌گردد؟

در گام نخست در پی آن هستیم که آیا گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، گزاره‌هایی معنادار هستند یا بی‌معنا؛ و در گام دوم این موضوع را برمی‌رسیم که زبان گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، از چه نوعی است؟ آیا زبانی حقیقی و معرفت‌بخش است که هرآنچه در آنها وارد شده است، واقعیاتی هستند که یا در عالم واقع شده‌اند و یا در آینده رخ خواهند داد؛ و یا این زبان صرفاً معنایی نمادین و یا اسطوره‌ای برای خود در نظر می‌گیرد؟

پیش از آغاز مباحث، به چند نکته اشاره می‌کنیم: علائم ظهور به دو گروه حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شوند. در این نوشتار تنها به پنج علامت حتمی ظهور توجه خواهیم کرد و مباحث علائم غیرحتمی را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم.

محور مباحث شناختاری و غیرشناختاری بودن زبان دینی علائم ظهور (بخش دوم مقاله)، درباره دلالت این علائم است. بنابراین، مباحث اسناد اخبار علائم ظهور در حیطه بررسی قرار نمی‌گیرد؛ اگرچه در بخش معناداری، داشتن سندی صحیح و معتبر می‌تواند بخشی از معناداری گزاره‌های حاکی از علائم ظهور باشد.

آیا گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، معنادار هستند؟

تا اوایل قرن بیستم در اروپا این باور وجود داشت که گزاره‌های ناظر به حقایق دینی، معنادارند و فیلسوفان دین این اطمینان را داشتند که می‌توان به گونه‌ای صدق و کذب‌پذیر، درباره آن حقایق سخن گفت؛ اما با پدید آمدن پوزیتیویسم منطقی، درباره معناداری گزاره‌های ناظر به حقایق دینی تردید شد و این اطمینان مورد مناقشه قرار گرفت و متزلزل گردید؛ چراکه به عقیده پوزیتیویست‌ها، معناداری یک گزاره منوط به تحقیق‌پذیری، آن هم از سنخ تحقیق تجربی و مشاهده تجربی است. تحقیق‌پذیری به این معناست که اگر گزاره‌ای درباره امر واقع حکمی صادر کند، تنها در صورتی واقعی و اصیل است که بتوان صدق یا کذب آن را با تجربه نشان داد.

توضیح این‌که، در دهه ۱۹۲۰ حرکتی در اروپا، به ویژه در آلمان و اتریش آغاز می‌شود که با عنوان پوزیتیویسم منطقی^۱ و یا تجربه‌گرایی منطقی^۲ شناخته شد. این حرکت، در ادامه تحولات فکری اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در عرصه‌هایی مثل منطق، ریاضیات و فیزیک نظری ایجاد شده بود. در این مسیر، پوزیتیویسم منطقی نیز سعی کرد آن راه را ادامه دهد و با این نوع تحلیل، هدفشان این بود که به چالش‌های موجود در متافیزیک سنتی پایان دهند. افراد محوری و اصلی این حرکت، در شهر وین مجموعه‌ای به نام حلقه وین تأسیس کرده بودند و شخصیت ممتاز این حلقه، آقای موریتس شلیک در دانشگاه وین بود. در کنار شلیک، افراد مهم دیگری مثل رودلف کارنپ، هربرت فیگل و کارل منگرهانس‌هان نیز قرار داشتند که در جریان پوزیتیویسم مؤثر بودند.

1. Logical Positivism.
2. Logical empiricism.

هم‌زمان با حرکت وین، جریانی در برلین شکل می‌گیرد که شخصیت‌های مهمی مثل کارل همپل و هانس رایشن باخ، محرک جریان آن دانشگاه محسوب می‌شدند. آنها پوزیتیویسم منطقی را به راه انداختند. این عده که کار خود را با مباحثه بر آثار لودویک ویتگنشتاین و ایده محتوا بودن او شروع کرده بودند، باور داشتند گزاره‌ای بامحتواست که قابل آزمایش و بررسی باشد. پوزیتیویست‌ها در ادامه، به معناداری و ارائه ملاک برای معناداری رسیدند و گفتند چیزی معنا دارد که قابل تحقیق (یا اثبات پذیر، یا ابطال پذیر، یا تأییدپذیر) باشد و با ارائه این ملاک، تلاش کردند به طور کلی مباحث متافیزیکی را کنار بگذارند.

دیدگاه پوزیتیویسم منطقی در دو عرصه اخلاق و دین با مشکلاتی اساسی مواجه شد. در عرصه اخلاق، از یک سو احکام و گزاره‌های اخلاقی قابل تحقیق تجربی نبودند و صدق یا کذب آنها با مشاهده حسی به دست نمی‌آمد و از سویی، وجود این گزاره‌ها بی‌فایده نبود و نقشی اساسی در زندگی آدمیان ایفا می‌نمود و آنان نمی‌توانستند آن را کنار بگذارند. افراد این گروه در دورانی که پوزیتیویسم رواج داشت، سه دیدگاه را در طول هم ارائه کردند: امرگرایی اخلاقی؛ احساس‌گرایی اخلاقی؛ و توصیه‌گرایی اخلاقی.

این عده در باب گزاره‌های دینی نیز دچار چالش شدند و سعی کردند بحث معناداری را به این عرصه نیز سریان دهند. آنان درباره گزاره‌های دینی، مباحثات مفصلی ارائه کردند که آیا این گزاره‌ها بامحتوا هستند یا خیر؟ همان‌گونه که اشاره شد، شرط بامحتوا بودن این گزاره‌ها نزد آنها، قابل مشاهده بودن با ابزارهای حسی و تجربی بود.

هنگامی که موضوع بامحتوا بودن گزاره‌های دینی مطرح شد، سه واکنش رخ داد. عده‌ای اساساً ملاک بامحتوا بودن را نپذیرفتند و معتقد بودند برای بامحتوا بودن و در پی آن بامعنا بودن، قابلیت مشاهده حسی کافی نیست و می‌توان از معیارهای دیگری مانند قابلیت اثبات با ادله عقلی و یا حتی وحیانی نیز بهره گرفت (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۱۸)؛ عده‌ای دیگر بر آن شدند که با استفاده از ملاک بامحتوا بودن پوزیتیویست‌ها هم می‌توان گزاره‌های دینی را به بررسی نشست و حتی آنها را اثبات کرد (هیگ، ۱۳۷۶: ۲۴۷-۲۵۰)؛ جان هیگ، دیدگاه اثبات در حیات پس از مرگ را با این نوع نگرش ارائه داد؛ و البته عده‌ای هم بر این باور بودند که با بهره‌گیری از ملاک بامحتوا بودن تجربه‌گرایانه، نمی‌توان به بامحتوا بودن و معناداری گزاره‌های دینی رسید (ر.ک: هیگ، ۱۳۷۶: ۲۴۱).

اکنون باید به این پرسش، پاسخی درخور دهیم که آیا گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، گزاره‌هایی بامحتوا هستند یا خیر؟ آیا معنادارند یا خیر؟ و اگر معنادارند، به چه

ملاکی معنادارند؟

علائم ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام، به دو گروه حتمی و غیرحتمی تقسیم می‌شوند. علائم حتمی و قطعی، علائمی هستند که در تحقق آنها هیچ تردیدی وجود ندارد و تعداد آنها مشخص است؛ اما علائم غیرقطعی، علائمی هستند که ممکن است واقع شوند و ممکن است به جهاتی مانند دعا و توسل و اعمال صالح مؤمنان، در وقوع آنها بدا ایجاد شود. ناگفته نماند که علائم قطعی، تاکنون واقع نشده‌اند و تعدادشان مشخص است؛ اما علائم غیرقطعی، اولاً تعدادشان نامشخص است و ثانیاً تعدادی از آنها رخ داده‌اند و ثالثاً وقوعشان مشروط به ایجاد شرایط است و ممکن است واقع نشوند. با توجه به این توضیحات، محور مباحث را علائم قطعی ظهور قرار می‌دهیم و درباره زبان آن علائم تحقیق خواهیم نمود.

در کتاب *الغیبه* مرحوم نعمانی آمده است که:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلْقَائِمِ خَمْسُ عَلَامَاتٍ ظُهُورُ السُّفْيَانِيِّ وَالْيَمَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ مِنَ السَّمَاءِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِّيَّةِ وَالْحُسْفُفُ بِالْبَيْدَاءِ؛ (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۲)

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: برای قائم پنج علامت وجود دارد: ظهور سفیانی، ظهور یمانی، صیحه‌ای از آسمان، قتل نفس زکیه و فرورفتن در سرزمین بیداء.

این روایت به بیانات دیگر در سایر کتب روایی وارد شده است و حاوی این مطلب است که علائم حتمی و قطعی ظهور امام زمان علیه السلام، پنج واقعه است: خروج سفیانی، خروج یمانی، فرورفتن در سرزمین بیداء، قتل نفس زکیه و صیحه آسمانی.

سخن گفتن درباره علائم حتمی و معناداری گزاره‌های حاکی از آنها، در دو بخش قابل بررسی است. نخست این‌که معناداری و بامحتوا بودن، صرفاً از راه مشاهده حسی و تجربی حاصل نمی‌گردد؛ و دیگر این‌که حتی اگر ملاک بامحتوا بودن و معناداری را در مشاهده حسی قرار دهیم، این علائم قابل مشاهده هستند.

معناداری و بامحتوا بودن، تنها از طریق مشاهده پذیر بودن شکل نمی‌گیرد

پیروان مکتب پوزیتیویسم منطقی، مدعی هستند که تنها گزاره‌هایی بامحتوا و معنادارند که در قالب مشاهده تجربی، صدق و کذب آنها قابل بررسی باشد. البته خود این عده در این باره که منظور از قابلیت مشاهده و بررسی چیست، اختلاف نظر دارند. آنان سه دیدگاه اثبات‌پذیری، (ر.ک: نائس، ۱۳۵۲: ۱۲) ابطال‌پذیری (ر.ک: بشریه، ۱۳۷۸: ۶۵) و تأییدپذیری (ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۲۹) را در تفسیر قابلیت مشاهده و تجربه مطرح می‌کنند.

مهم‌ترین مشکل پوزیتیویسم منطقی، نادیده گرفتن روش‌های دیگر درک بامحتوا و معنادار بودن گزاره‌های حاکی از معارف بشری است. آنان به اصرار، گزاره‌های اخلاقی، الهیاتی و فلسفی را بی‌معنا گرفته و کارکرد ابزارهای مختلف در جهت کشف اسرار عالم را ناکارآمد می‌دانستند. انسان‌ها برای کشف صدق یا کذب بسیاری از معارف خود، می‌توانند از عقل، شهود و مکاشفه و حتی وحی مدد بگیرند. محصور کردن ملاک معناداری در تجربه، در حقیقت تضعیف جایگاه معرفتی انسان در عالم وجود بود؛ از این رو، این رویکرد نتوانست به بالندگی خود ادامه دهد.

براین اساس، امروزه دیگر کسی برای معناداری و بامحتوا بودن یک گزاره، شرط پوزیتیویست‌های منطقی را در نظر نمی‌گیرد و گزاره‌های الهیاتی و دینی را متافیزیکی نخوانده و آنها را پوچ و بی‌معنا نمی‌دانند.

به اعتقاد ما، گزاره‌هایی که از واقعیتی خبر بدهند، چه آن واقعیت تجربی باشد و چه فراحسی و خارج از دایره تجربه، اگر صدق و کذب آنها با ادله کافی (چه تجربی، چه عقلی، چه نقلی و بر پایه وحی) قابل بررسی باشد، معنادار و بامحتواست و در صورتی که برای درک درستی و یا نادرستی آن گزاره هیچ نوع دلیلی قابل ارائه نباشد، بی‌معنا و بی‌محتواست. پس ملاک معناداری و بامحتوا بودن، تنها در تجربه‌پذیری نیست و ملاک‌های دیگری را نیز می‌توان به آن افزود.

در حوزه اخباری که درباره علائم حتمی ظهور حضرت حجت علیه السلام مطرح شده است، هنگامی که بر دو عامل سند و دلالت تمرکز کنیم، فضایی جهت بامحتوا بودن این اخبار باز می‌شود و می‌توان گفت روایاتی که سند صحیح و دلالتی درست دارند، صادق و روایاتی که سند صحیح و دلالت درست ندارند، کاذب‌اند. به دیگر سخن، اگر تنها ملاک معناداری را تجربه‌پذیری ندانیم، صدور از منبعی موثق و داشتن دلالتی مشخص را نیز می‌توان به آن اضافه کرد و بر این اساس، روایات مورد نظر نیز معنادار می‌شوند.

این روایات، حتی با نگاهی پوزیتیویستی هم معنادارند؛ زیرا امکان اثبات آنها در زمان وقوعشان وجود دارد و آن پنج اتفاق در دوران ظهور کاملاً قابل مشاهده حسی می‌باشند. به بیان دیگر، ظهور سفیانی، یا خروج یمانی، یا صیحه آسمانی و... اموری نیستند که با ابزار حسی قابل مشاهده نباشند. موضوع مهم این است که مشاهده علائم مذکور، در زمان تحققشان بوده و زمان وقوع آنها نزدیک ظهور حضرت است. مشابه چنین ایده‌ای را جان هیک درباره اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی در حیات پس از مرگ بیان کرده است (ر.ک: هیک،

علائم ظهور: زبان حقیقی یا نمادین و استعاره‌ای؟

در عرصه سنخ‌شناسی زبان دین، دو نظریه وجود دارد: شناختاری و غیرشناختاری بودن زبان دین.

نظریه شناختاری

قائلین به این نظریه معتقدند گزاره‌های حاکی از حقایق و آموزه‌های دینی، ناظر به واقع بوده و به توصیف واقعیت‌ها می‌پردازند و گزاره‌هایی مانند «خدا عالم است» و یا «قیامت وجود دارد»، از امور واقعی که در جهان وجود دارد، خبر می‌دهند. متفکران زیادی چه در عالم اسلام و چه خارج از عالم اسلام چنین دیدگاهی را برای خود برگزیده‌اند.

نظریه غیرشناختاری

طبق این نظریه، گزاره‌های دینی از واقعیتی خبر نمی‌دهند و تنها دین‌داران را به انجام برخی امور ترغیب می‌کنند. نظریه غیرشناختاری، بیشتر رویکردی کارکردی دارد تا گزارشی. ویلیام پی. آلستون، در مقاله زبان دین دایرةالمعارف فلسفه دین، نظریه غیرشناختاری را به چهار گروه تقسیم کرده است: ۱. نظریاتی که زبان دین را صرفاً ابراز احساسات می‌دانند؛ ۲. نظریاتی که زبان دین را نمادین معرفی می‌کنند؛ ۳. نظریاتی که زبان دین را تفسیرهایی شعائری تلقی می‌نمایند؛ ۴. نظریاتی که زبان دین را اسطوره‌ای معنا می‌کنند (Alston, 1961: Vol 7, 171).

۱. نظریه «ابراز احساسات»

بر پایه این نظریه، گزاره‌های دینی اظهارکننده نوعی احساس خاص شخص متدین است که بیش از ابراز احساس شخصی، برواقعیتی عینی اشاره ندارد؛ برای مثال، کسی که می‌گوید: «خدا آسمان و زمین را خلق کرده است»، در حقیقت از نوعی احساس خشیت و حیرتی که از شکوه طبیعت به او دست می‌دهد، سخن می‌گوید؛ یا فردی که می‌گوید «خدا اعمال ما را در نظر دارد و مراقب اعمال ماست»، از نوعی امنیت و آرامش در جهان آگاهی می‌دهد. در واقع، این بیانات ابرازاتی هستند که بیانگر احساسات درونی شخص دیندار می‌باشند و نه «بیاناتی توصیفی و ناظر به واقع» (Alston, 1961: Vol 7, 171).

۲. نظریه «نمادگرایی»

مطابق این دیدگاه، گزاره‌های دینی نمادی به شمار می‌روند از اموری که در ورای آن نمادها قرار دارند. «زبان نمادین»، زبانی است که الفاظ در آن به منزله پلی هستند که از معنای ظاهری و تحت‌اللفظی به امری وورای خود منتقل می‌کنند. برای مثال، هنگامی که گفته شود: «نماز، ستون دین است» یا «مسیح، شبان گوسفندان گمشده بنی اسرائیل است»، بدون تردید از به کار بردن این الفاظ، معانی دیگری غیر از معنای لفظی آنها اراده شده است؛ چراکه دین ساختمانی فیزیکی نیست که به ستون نیاز داشته باشد و یا نماز تکه‌ای از چوب یا آهن نیست که توان نگه‌داری ساختمانی را داشته باشد و یا حضرت عیسی علیه السلام چوپان نیست و بنی اسرائیل نیز گوسفند نیستند! به دیگر سخن، نماز رکن اصلی دین محسوب شده؛ چراکه بدون نماز، دین نمی‌تواند کارکرد اصلی و جایگاه واقعی خود را داشته باشد و حضرت مسیح علیه السلام نیز پیامبری است برای بنی اسرائیلی که از مسیر دین موسوی خارج شده و در بیابان سرگردانی گم شده‌اند. گزاف نیست اگر بگوییم نمادگرایی در زبان دین، برخاسته از افکار پل تلیخ^۱ تلقی می‌گردد. وی میان «نشانه» و «نماد» تفاوت می‌گذارد. نشانه‌ها (مانند علائم راهنمایی و رانندگی) و نمادها (مانند پرچم کشورها و بیرق‌هایی که در مراسم گوناگون استفاده می‌شوند)، هر دو بر اموری وورای خود اشاره دارند؛ اما «نشانه‌ها» بر چیزهایی دلالت می‌کنند که بنابر قرارداد، برای آنها وضع گردیده‌اند؛ مانند چراغ قرمز در خیابان که براساس قراردادی خاص، بر توقف رانندگان دلالت دارد و البته هیچ ارتباط واقعی بین رنگ قرمز و توقف در پشت آن وجود ندارد؛ چه این که ممکن است در جایی، رنگ سبز بر توقف دلالت کند و بر آن وضع شود. در مقابل این ارتباط صرفاً خارجی، «نماد» در آنچه بدان اشاره دارد، مشارکت می‌کند (See: Tillich, 1958: 42)؛ برای مثال، پرچم بر قدرت و عظمت ملتی که نمایانگر آن است، دلالت دارد. نمادها به دلیل این ارتباط درونی با واقعیتی که نماد آن هستند، از درون افراد و جامعه‌ای که بدان اعتقاد دارند برخاسته و از این روی ممکن است پس از مدتی آن ارتباط درونی با واقعیت از میان برود و جایگاه خود به عنوان نماد را از دست بدهند. بر این اساس، نمادها طول عمری مشخص دارند (ر.ک: هیک، ۱۳۷۶: ۲۰۴-۲۰۵).

در هر صورت، زبان نمادین در تفسیر نمادین زبان دین، معیارها و کارکردهایی دارد که توجه بدان‌ها ضروری است.

1. Pule Tillich (1886-1965).

۳. نظریه «آیینی - شعائری»

براساس این نظریه، سنجش صدق و کذب گزاره‌های دینی و الهیاتی با عالم واقع و جهان خارج، نادرست است؛ زیرا رسالت گزاره‌های دینی، گزارش از جهان خارج نیست و نقشی دیگرگونه در این عالم دارند. این گزاره‌ها از زمینه خاصی سرچشمه گرفته‌اند و برای فهم آنها باید به زمینه‌ای که از آن نشئت گرفته‌اند توجه کرد؛ برای نمونه، به گزاره «خدا آسمان و زمین را آفرید» توجه کنید. این گزاره، برای مثال از عرصه عبادت و پرستش برخاسته و در همان زمینه و فضا، قابل فهم است. بنابراین تا زمانی که پژوهشگر گزاره را در بافت مناسب خودش قرار ندهد، نمی‌تواند معنای آن و نقشی را که دارد، به درستی درک نماید و اگر این گزاره از زمینه و بسترش جدا شود، به معنایی غیرقابل فهم تبدیل می‌گردد. به دیگر سخن، برای درک عبارت‌های دینی، باید آنها را «در فضا و بستر خودشان» گذاشت و سپس به نقش آنها پی برد. واژه‌ها در آن جایگاه برای بیان چیزی به کار نرفته‌اند، بلکه برای انجام «عمل کاملاً متفاوتی» استفاده می‌شوند. تنها استفاده این گزاره‌ها این است که بفهمانند در موقعیتی خاص، عملی خاص مورد نیاز است و نه بیشتر (ر.ک: شیروانی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۲۱).

۴. نظریه «اسطوره‌ای»

این دیدگاه از سوی عده‌ای همچون ردلف بولتمان^۱ برای هماهنگ‌سازی یافته‌های بشری با گزاره‌های دینی، مطرح شده است. آنان هنگامی که دریافتند بسیاری از گزاره‌های دینی با علم امروز قابل جمع نیست، راه حل را در تفسیر اسطوره‌ای آنها یافتند و معتقد شدند که برای فهم آنها باید از زبان دین، اسطوره‌زدایی^۲ نمود؛ برای مثال، وقتی در گزاره‌های دینی صحبت از رستاخیز است، چون نمی‌توان کسی را پس از مرگ دوباره احیا کرد، باید از آن اسطوره‌زدایی کرد و چنین گفت که رستاخیز یعنی رهایی از گناه و فائق آمدن بر گناه. در این تفسیر اسطوره‌زدایی شده، افراد رستاخیز یافته کسانی هستند که با سپردن تعهدی دوباره، برای تحقق کامل خویشتن اصلی‌شان، حیات می‌یابند (پترسون و دیگران، ۱۳۷۶: ۳۲۳).

اکنون با در نظر گرفتن نظریه‌های شناختی و ناشناختی از زبان دین و گزاره‌های حاکی از حقایق دینی، پرسش این است که آیا علائم ظهور حضرت ولی عصر^{علیه السلام}، زبانی شناختاری و حقیقی دارند یا غیرشناختاری؟ آنچه در ادامه بررسی می‌شود، تعیین نوع زبان این علائم است.

1. Rudolf Bultmann, (1884-1976).
2. Demythologizing.

بررسی تحلیلی زبان علائم ظهور

در روایت امام صادق علیه السلام، پنج علامت برای قائم علیه السلام شمرده شده است: ظهور سفیانی، ظهور یمانی، صیحه‌ای از آسمان، قتل نفس زکیه و خسف در بیداء (نعمانی، ۱۳۹۷: ۲۵۲).

برای به دست آوردن شناختاری یا غیرشناختاری بودن زبان علائم ظهور، لازم است روایات دال بر علائم ظهور را بررسی کنیم تا دریابیم از چه ماهیتی برخوردارند. از این رو، در فراز آتی با تمرکز بر پنج علامت حتمی ظهور، آنها را یک به یک بر خواهیم رسید.

خروج سفیانی

درباره خروج سفیانی روایات فراوانی وارد شده است. سخن از شورش سفیانی در این روایات به گونه‌ای است که هیچ مجالی برای غیرشناختاری بودن روایات باقی نمی‌ماند.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

يُخْرِجُ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ السَّفِيَانِيُّ فِي عَمَقِ دِمَشْقٍ وَعَامَةً مِنْ يَتْبِعُهُ مِنْ كَلْبٍ فَيَقْتُلُ حَتَّى يَبْقُرَ بَطُونَ النِّسَاءِ وَيَقْتُلُ الصَّبِيَانَ فَيَجْمَعُ لَهُمْ قَيْسٌ فَيَقْتُلُهَا حَتَّى لَا يَمْنَعُ ذَنْبٌ تَلْعَةً وَيَخْرِجُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَبْلُغُ السَّفِيَانِيُّ فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ جُنْدًا مِنْ جُنْدِهِ فَيَهْزِمُهُمْ فَيَسِيرُ إِلَيْهِ السَّفِيَانِيُّ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى إِذَا صَارَ بِبِيدَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ خَسَفَ بِهِمْ فَلَا يَبْجُومُهُمْ إِلَّا الْمَخْبِرُ عَنْهُمْ؛ (سيوطي، ۱۴۰۴: ج ۵، ۲۴۱)

در آینده مردی در عمق دمشق خروج می‌کند که او را «سفیانی» می‌گویند، و عموم پیروانش از قبیله کلب هستند. دست به کشتار می‌زند و حتی شکم زنان را پاره می‌کند و کودکان را به قتل می‌رساند، تا آن‌که قبیله قیس علیه او قیام کند و او قیس را بکشد و جایی را از ستم خود خالی نگذارد؛ و در این هنگام مردی از اهل بیت من خروج می‌کند، تا به سفیانی می‌رسد؛ و ستونی از لشکر خود را به سرکوبی وی می‌فرستد و ایشان را شکست می‌دهند. سفیانی با همراهان خود راه می‌افتد تا به «بیداء» می‌رسد. در آن سرزمین دچار خسف می‌شوند و در زمین فرومی‌روند و احدی از ایشان باقی نمی‌ماند، مگر کسی که سرگذشت آنان را برای مردم خبر دهد.

همچنین در کتاب *کمال‌الدین صدوق* آمده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقُ علیه السلام إِنَّكَ لَوَرَأَيْتَ السَّفِيَانِيَّ لَرَأَيْتَ أَحَبَّ النَّاسِ أَشْقَرَ أَحْمَرَ أَرْزَقَ يَقُولُ يَا رَبِّ ثَأْرِي ثَأْرِي ثُمَّ النَّارَ وَقَدْ بَلَغَ مِنْ خُبَيْهِ أَنَّهُ يَدْفِنُ أُمَّ وَوَلَدَ لَهُ وَهِيَ حَيَّةٌ مَخَافَةَ أَنْ تَدُلَّ عَلَيْهِ؛ (شيخ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ۶۵۱)

امام صادق علیه السلام فرمودند اگر تو سفیانی را ببینی، بدذات‌ترین مردم را دیده باشی؛ سرخ‌رو و چشم‌کبود است و فریاد می‌زند پروردگارا خون من! خون من! سپس آتش! به قدری خبیث است که یک ام ولد دارد و او را زنده به گور می‌کند از ترس آنکه مبادا او را نشان بدهد.

بیه این روایات به وفور در متون روایی مسلمین وجود دارد. این ادبیات، کاملاً به واقعه‌ای عینی و خارجی اشاره دارد که به هیچ وجهی نمی‌توان آن را دارای زبان غیرشناختاری در نظر گرفت.

این روایات در حال خبر دادن از واقعه‌ای هستند که به طور عینی در آینده رخ خواهد داد؛ یعنی شخصی با نام مشخص (سفیانی)^۱ و در مکانی مشخص (عمق دمشق) شورش می‌کند؛ پیروانش شناخته شده هستند (قبیله کلب)؛ کارشان مشخص است (کشتار مردم تا آن جا که حتی شکم زنان را پاره می‌کنند، کودکان را می‌کشند و ظلم و ستم کامل)؛ گروهی که با آنان مقابله می‌کنند مشخص است (قبیله قیس)؛ فردی که آنان را سرکوب می‌کند مشخص است (فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله)؛ همچنین سرنوشت سفیانی و یارانش نیز معلوم است (فرورفتن در بیداء). بنابراین، این روایت و روایات مشابه، از موضوعی که در آینده رخ می‌دهد، گزارش‌های فراوانی ارائه کرده‌اند و نمی‌توان آنها را در ساختاری غیرشناختی در نظر گرفت.

بنابر دیدگاه ابراز احساسات، کسی که در مقام بیان قرار گرفته است، مطلبی را مطرح می‌سازد که واقعیت ندارد؛ ولی حس خاصی را در مخاطب ایجاد می‌نماید. این روایات، به آن معنایی که طرفداران این دیدگاه از نظریه غیرشناختاری مطرح ساخته‌اند، به هیچ وجه بیانگر ابراز احساسات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و یا ائمه معصومین علیهم السلام نمی‌باشند؛ چراکه به نظر پیروان دیدگاه مزبور، ابراز احساسات در جایی معنا دارد که معصوم علیه السلام بخواهد با بیان این روایات، بدون داشتن معنایی حقیقی و اخباری از آینده، صرفاً حس خوف و خشیت یا پرستش و امثال این امور را برساند؛ در صورتی که در این روایات چنین حالتی وجود ندارد؛ چراکه قصد و غرض معصوم علیه السلام در گام نخست، بیان رویداد است و در مرحله بعد ممکن است هشدار به مردم درباره فتنه‌های آخرالزمان تلقی گردد.

در زبان نمادین، به این مطلب اشاره شد که الفاظ در آن به منزله پلی هستند که ما را از

۱. البته روشن است که ممکن است سفیانی اسم خاص شخصی خاص نبوده و لقب فردی از افراد قرار گیرد که در این صورت باز هم با شناختاری بودن گزاره‌های حاکی از علائم ظهور منافاتی ندارد؛ هرچند به نظر ما سفیانی نام فردی است مشخص با علائمی مشخص.

معنای ظاهری و تحت‌اللفظی به امری و رای خود منتقل می‌کنند. به دیگر سخن، خود این الفاظ مد نظر نیستند، بلکه مسیر و پلی برای رسیدن به معنایی دیگر هستند. آیا در این روایات چنین عبوری از معنای ظاهری دیده می‌شود؟! این روایات، گزارش یک شورش است و به اندازه کافی معنا و مراد دارد که بدان پرداخته شود. نماد در زبان نمادین، ساخته و پرداخته متدینین و مؤمنین است، به گونه‌ای که این نماد در ذهن آنان شکل گرفته و قوام می‌یابد؛ در حالی که خروج سفیانی چنین حالتی ندارد و روایتی است که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است. نماد ممکن است به مرور زمان از اهمیت ساقط شده و کمتر بدان توجه شود؛ اما این روایات چنین ویژگی را ندارند و بر سر جای خود استوار قرار گرفته‌اند.

اخبار خروج سفیانی، آموزه‌ای دینی با کارکردی شعائری نیست. در نظریات شعائری، همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، مهم این بود که برای درک عبارت‌های دینی، باید آنها «در فضا و بستر خودشان» قرار گیرند و سپس به نقش آنها پی برد. در آن جایگاه، این واژه‌ها برای بیان چیزی به کار نرفته‌اند، بلکه برای انجام «عمل کاملاً متفاوتی» مورد استفاده قرار می‌گیرند. استفاده این گزاره‌ها برای این است که بفهمانند در موقعیتی خاص، عملی خاص مورد نیاز است و نه بیشتر. اما آیا اخبار حاکی از شورش سفیانی، همین مطالب را عرضه داشته‌اند و دیگر هیچ نکته دیگری را دربر ندارند؟! اگرچه اخبار سفیانی مؤمنان را به رفتاری دیگرگونه ترغیب می‌نماید؛ اما علاوه بر این ترغیب، گزارشی از واقعه‌ای است که در هنگام ظهور رخ خواهد داد و بدون در نظر گرفتن آن کارکرد، هنوز معنایی اخباری برای آن در نظر گرفته می‌شود.

در زبان اسطوره‌ای، راز گرایش به این ایده، مشکلاتی بود که گزاره‌های دینی با یافته‌های جدید بشری پیدا کرده بودند. به دیگر سخن، طرفداران نظریه اسطوره‌ای، هنگامی که دریافتند بسیاری از گزاره‌های دینی با علم امروز قابل جمع نیست، راه‌حل را در تفسیر اسطوره‌ای آنها یافتند و معتقد شدند که برای فهم آنها باید از زبان دین اسطوره‌زدایی نمود؛ اما آیا چنین رویکردی درباره خبر از خروج سفیانی وجود دارد؟! خروج سفیانی با کدام آموزه و یافته علمی در تعارض قرار گرفته است؟ این شورش واقعه‌ای است که تاکنون به اشکال دیگر در عالم واقع شده است و حتی جنایات آن، بارها و بارها تکرار شده و سرکوبی آن هم منحصر به فرد نیست. پس در مجموع، خروج سفیانی و اخبار حاکی از آن، تفسیری حقیقی دارند و از زبانی واقعی و شناختاری برخوردارند.

خروج یمانی

امام باقر علیه السلام فرمودند:

آنگاه که آتشی از [جانب] خاور دیدید که همچون هردی (رنگ زرد و سرخ) سهمناک است که سه روز یا هفت روز سر می‌کشد، به انتظار فرج آل محمد باشید^۱ ان شاء الله عزوجل که خداوند عزیز و حکیم است...

سپس آن حضرت فرمود:

خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خواهد بود، با نظامی که گویی به رشته کشیده شده است به دنبال هم شود و از هرسو هیبت فراگیر شود. وای بر کسی که با آنان ستیزد و در میان پرچم‌ها راهنمون‌تر از پرچم یمانی نباشد. تنها او پرچم هدایت خواهد بود؛ زیرا به صاحب شما دعوت خواهد کرد. پس هنگامی که یمانی خروج کرد، خرید و فروش اسلحه بر مردم و بر هر مسلمانی حرام خواهد بود؛ و چون یمانی خروج کرد، باید به سوی او نهضت کنی که پرچمش پرچم هدایت است؛ و بر هیچ مسلمانی روا نباشد که از آن پرچم روی بگرداند و هرکس که چنین کند، او از اهل آتش است؛ زیرا او به حق و به راه راست دعوت خواهد کرد (نعمانی، ۱۳۶۲: ۲۹۹).

نکته مهم این است که در بحث زبان شناختاری روایات، داشتن دلالت شناختاری مهم است. بر این اساس، اگر در روایت و دلالت آن، صراحت کامل وجود نداشته باشد، به معنای شناختاری آن ضربه نمی‌زند.

از این دست روایت، به ویژه در ادبیات امامیه فراوان یافت می‌شود؛ اما آیا این روایات هم زبانی شناختاری دارند یا خیر؟ برای به دست آوردن این موضوع، همانند مورد قبلی باید بررسی صورت پذیرد.

این روایات هرچند با توصیه‌هایی همراه است؛ در نهایت از واقعیتی در آینده خبر می‌دهند و حالتی گزاره‌ای و شناختی دارند. این‌که ویژگی‌های خروج یمانی با دقت بیان می‌شود، نشان از این حقیقت دارد که این رویداد در آینده به وقوع خواهد پیوست و نشانه ظهور حضرت حجت علیه السلام خواهد بود.

این روایت‌ها زبان احساسی نیز ندارند؛ چراکه سرتاسر آنها، خبر از قیام فردی از سرزمین یمن است. البته توصیه‌هایی هم در این روایات وجود دارد؛ اما نقش اصلی به علائم ظهور اختصاص یافته است.

خروج یمانی قطعاً نمی‌تواند نمادی بدون واقعیت باشد؛ چراکه نماد، محصول تصمیم

۱. در بعضی از نسخه‌هاست: «منتظر فرج به ظهور قائم باشید».

مخاطبان برای اشاره به مطلبی دیگر است؛ در حالی که خروج یمانی در مقام نخست، یک واقعه و در مقام دوم، نشانه‌ای از ظهور است.

این روایات، در حالت عادی و بدون در نظر گرفتن هیچ زمینه و بستری، معنای خودشان را دارند و فهم آنها نیاز به چارچوبی ویژه ندارد؛ بلکه داستانی از خروج فردی از اهالی یمن است. اگر این واقعه در هر دوران دیگری هم واقع شود، باز هم همان معنا را دارد. این داستان و واقعه، با هیچ قاعده علمی مخالف نیست که به تعبیر بولتمان نیازمند اسطوره‌زدایی باشد.

قتل نفس زکیه

«زکیه» یعنی فرد پاک و بی‌گناه و کسی که قتلی انجام نداده است و جرمی ندارد. یکی از نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام، قتل نفس زکیه است. زمینه‌ساز ظهور امام زمان علیه السلام، فردی است که در راه امام می‌کوشد و در این راه مظلومانه به قتل می‌رسد. روایات از آن شخص گاهی با تعبیر «نفس زکیه» و گاهی «سید حسنی» یاد کرده‌اند (ر.ک: علامه بیاض، ۱۳۸۴: ج ۲، ۲۴۸). امام باقر علیه السلام فرمودند: بین ظهور مهدی علیه السلام و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شبانه‌روز فاصله نیست (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ۳۷۴).

این روایات نیز مانند موارد پیشین حالتی شناختی دارند و هیچ تفسیر غیرشناختی به آن راه ندارد.

صیحه آسمانی

الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع خُرُوجُ الشُّفْيَانِيِّ مِنَ الْمُخْتَوْمِ قَالَ نَعَمْ وَالنِّدَاءُ مِنَ الْمُخْتَوْمِ وَطُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا مُخْتَوْمٌ وَاخْتِلَافُ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي الدَّوْلَةِ مُخْتَوْمٌ وَقَتْلُ النَّفْسِ الزُّكِّيَّةِ مُخْتَوْمٌ وَخُرُوجُ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مُخْتَوْمٌ قُلْتُ لَهُ وَكَيْفَ يَكُونُ النِّدَاءُ قَالَ يَنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ... فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطُلُونَ. (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ۳۷۱)

در این روایت، به صراحت بر وقوع حتمی علائم ظهور تأکید شده است و بر این اساس، این اخبار حالتی شناختی داشته و زبان آنها حقیقی است. وقوع صیحه آسمانی هم براساس همین روایات حتمی است و در هنگام ظهور رخ خواهد داد.

ادبیات روایات حاکی از صیحه آسمانی به گونه‌ای نیست که احساسی را در دل مخاطبان ایجاد نماید و یا احساس گوینده آن را منتقل سازد؛ بلکه این روایات اگرچه هشدارهایی را نیز

دربر گرفته‌اند، درصدد اخبار از آینده هستند. به دیگر سخن، این روایات صرفاً در مقام انتقال احساس نیستند؛ بلکه از وقایع هنگام ظهور نیز خبر می‌دهند. تصویری که از صیحه آسمانی ارائه شده است، نه نمادین است و معنایی آیینی دارد و نه با یافته‌های علمی منافاتی دارد که بخواهد اسطوره‌زدایی شود.

خسف در بیداء (فرورفتن در زمین در سرزمین بیداء)

«خسف» یعنی فرورفتن و پنهان شدن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۹، ۶۷) و «بیداء» نام منطقه‌ای در مکه و مدینه است (مقدسی، بی تا: ج ۲، ۱۷۸). واقعه خسف در بیداء، در روایات متعددی مطرح شده است. سفیانی پس از شورش در دمشق، دو سپاه تدارک می‌بیند؛ یکی را به سمت بابل و بغداد و دیگری را به سوی مکه و مدینه گسیل می‌دارد. لشکری که به سوی بغداد می‌رود، بیش از سه هزار نفر را به قتل می‌رسانند و افزون بر صد زن را مورد تجاوز قرار می‌دهند و سیصد جوان رشید از بنی عباس را می‌کشند. سپس مانند سیل به کوفه می‌ریزند و حوالی آن را ویران می‌سازند و از آن جا بیرون آمده به شام روی می‌آورند. در آن نقطه لشکری با پرچم هدایت بیرون آمده و به تعقیب لشکر سفیانی می‌پردازد تا به آنها می‌رسند و تمام آنها را به قتل می‌رسانند. به گونه‌ای که حتی یک نفر از آنها را باقی نمی‌گذارند که خبری از آنها ببرد! و اسیران و آنچه به غارت برده‌اند، از آنها بازپس می‌گیرند. سپس لشکر دوم به مدینه آمده و سه شبانه‌روز دست به تاراج می‌زنند و آنگاه روی به مکه می‌آورند. هنگامی که به «بیداء» می‌رسند، خداوند جبرئیل را می‌فرستد و می‌فرماید: «برو و آنها را نابود گردان!» جبرئیل با پای خود ضربتی به زمین می‌زند و با آن ضربت خداوند آنها را در زمین فرومی‌برد و جز دو نفر از قبیله جهینه، کسی از آنها باقی نمی‌ماند (مجلسی، ۱۳۷۸: ۹۵۴). البته برخی از نکاتی که در روایات خسف در بیداء آمده است، در روایات معتبر ما به صراحت دیده نمی‌شود؛ اما آنچه اهمیت دارد، گزارشی است که روایات از وقوع این واقعه ارائه داده‌اند.

این روایات نیز مانند روایات خروج سفیانی، زبانی حقیقی و شناختی دارند و از حوزه زبان غیرشناختی خارج می‌باشند.

۱. این دسته روایات، از واقعه‌ای در آینده خبر دارند که گروهی از سپاه سفیانی وارد سرزمین مکه و مدینه شده و در مکانی بین آن دو شهر، در بیابانی به نام بیداء در زمین فرو می‌روند. در این روایات، هم از افرادی مشخص خبر داده شده است و هم مکان مشخصی در این واقعه معرفی شده است. بنابراین هیچ نکته انتزاعی در این اخبار مشاهده نمی‌شود و دلالتی کاملاً شفاف در آنها وجود دارد.

۲. در این روایت‌ها تفسیری حاکی از ابراز احساسات دیده نمی‌شود؛ چراکه خبر از فرورفتن لشکر سفیانی در بیداء، گرچه به خودی خود از قدرت الهی در سرکوب طاغیانی همانند سفیانی و لشکرش حکایت دارد، جدای از قدرت‌نمایی ذات حق در این واقعه، پدیده‌ای خارجی را گزارش کرده‌اند و حقیقتی عینی را مد نظر قرار داده‌اند.

۳. آیا فرورفتن گروهی از طاغیان در سرزمین بیداء، نماد است؟ نماد همان‌گونه که اشاره شد، خودش موضوعیت ندارد، بلکه معبری برای ارائه مفهومی دیگر در ورای آن نماد است. در این روایات، فرورفتن این لشکر، مجازاتی است بر جنایاتی که آنان در نقاط مختلف مرتکب شده‌اند و البته نشانی بر رسیدن زمان ظهور است. علاوه بر آن که اگر قرار بر نمادگرایی باشد، باید بحث را متوجه خود مسئله ظهور کرد و آن را نمادین تلقی نمود؛ چراکه اگر اصل مسئله ظهور نماد باشد، دیگر نیازی به آوردن علائم ظهور نمی‌شد و اخبار از ظهور برای بیان نمادگرایی کفایت می‌کرد.

۴. در واقعه خسف در بیداء، این حقیقت ژرف نهفته است که مجازات افراد طاغی مورد غفلت قرار نمی‌گیرد. اولین نکته این روایات آن است که سپاه سفیانی در بیابان بیداء به اراده خدا نابود خواهد شد. در این اخبار، نه عمل خاصی از مردم خواسته شده و نه زمینه خاصی برای درک معنای این پدیده در نظر گرفته شده است تا زبان این روایات و گزاره‌ها را آیینی و شعائری تعریف نماییم.

۵. فرورفتن در زمین، با یافته‌های بشری تنافی و تناقضی ندارد. مردم شهر پمپی در روم قدیم، بر اثر آتشفشان زیر میلیون‌ها تن خاکستر و مواد مذاب دفن شدند (ر.ک: دورانت، ۱۳۸۷: ۱۵۲۳) و گاه رانش زمین در نقاط مختلف دنیا، شهرها و روستاهایی را به زیر خاک می‌برد. بنابراین پدیده فرورفتن در زمین، مسئله عجیب و غیرقابل تحقیق نیست که بخواهیم آن را اسطوره‌زدایی کنیم و تفسیری قابل قبول از آن بیان نماییم.

نتیجه‌گیری

بنابر آنچه گذشت، گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، گزاره‌هایی معنادار هستند و همان‌گونه که اشاره شد، این امکان وجود دارد که حتی با استفاده از ملاک و معیار پوزیتیویستی، این گزاره‌ها را معنادار بدانیم.

همچنین، اثبات کردیم که زبان گزاره‌های حاکی از علائم ظهور، زبانی معرفت‌بخش است و بر واقعیتی در آینده دلالت می‌نماید و تحلیل‌هایی که آنها را ابراز احساسات دانسته و یا زبان آنها را نمادین یا اسطوره‌ای معرفی می‌کنند، پذیرفتنی نیستند.

منابع

- ابن منظور (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، ماده خسف، بیروت، دار الفکر.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (بی تا)، *البدء والتاریخ*، بور سعید، مکتبه الثقافة الدینیة.
- بشریة، حسین (۱۳۷۸ش)، *تاریخ اندیشه سیاسی قرن بیستم*، بی جا، نشر نی.
- بیاضی (۱۳۸۴ش)، *الصراط المستقیم إلى مستحقى التقدیم*، قم، المکتبه المرتضویة.
- پترسون، مایکل و دیگران (۱۳۷۶ش)، *عقل و اعتقاد دینی*، ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران، طرح نو.
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۶۱ش)، *پوزیتیویسم منطقی*، بی جا، انتشارات علمی فرهنگی.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
- شیخ صدوق (۱۳۹۵ق)، *کمال الدین*، تهران، انتشارات اسلامیة.
- شیخ مفید (۱۴۱۳ق)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید.
- شیروانی، علی و همکاران (۱۳۹۱ش)، *مباحثی در کلام جدید*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۷۸ش)، *مهدی موعود*، ترجمه علی دوانی، تهران، انتشارات اسلامیة.
- نائس، آرن (۱۳۵۲ش)، *کارناپ*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، بی جا، انتشارات خوارزمی.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷ق)، *الغیبة النعمانیة*، تهران، نشر صدوق.
- _____ (۱۳۶۲ش)، *غیبت نعمانی*، ترجمه فهری، تهران، دارالکتب اسلامیة.
- دورانت، ویل (۱۳۸۷ش)، *تاریخ تمدن، قیصر و مسیح*، گروه مترجمان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- هیک، جان (۱۳۷۶ش)، *فلسفه دین*، بهزاد سالکی، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.
- Alston, William (1961), "Religious Language", in: Paul Edwards ed, *The Encyclopedia of Philosophy*, U.S.A.
- Tillich, Paul (1958), *Dynamics of Faith*, Harper & Row, Publishers, New York, p. 42.

